

بیان آزاد و دموکراسی در آتن باستان

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

آرلین ساکسونهاوس

ترجمه‌ی

نرگس تاجیک نشاطیه

ویراسته‌ی فاطمه صادقی

فهرست

- ۱۳ ■ پس نامه
- ۱۵ ■ پیشگفتار: چهار حکایت

بخش اول مقدمه (۲۹)

- ۳۱ اقتضا به آتن
- ۳۷ فصل اول: میراث بیان آزادانه
- ۳۷ ۱. حکومت به مثابه غول
- ۴۶ ۲. حکومت به مثابه «مردم»
- ۵۷ ۳. سرکوب و متون
- ۶۱ فصل دوم: نسیان دموکراتیک

بخش دوم آیدوس (۸۳)

- ۸۵ فصل سوم: حکایت دو گوگس: شرم، اجتماع و خود عمومی / خصوصی
- ۸۵ ۱. گوگس هرودوت
- ۸۹ ۲. حکایت پروتاگوراس
- ۹۱ ۳. شرم و گناه
- ۴۰۰ ۴. نظاره، حقیقت، و «دیگری»
- ۱۰۸ ۵. شرم و فرد لیبرال

۱۱۲..... ۶. گوگس افلاطون

بخش سوم

پاریشیا: رویه بیان آزاد در آتن باستان (۱۱۵)

۱۱۷..... فصل چهارم: رویه پاریشیا
 ۱۳۵..... فصل پنجم: محاکمه سقراط
 ۱۳۵..... ۱. چرا سقراط متهم شد؟
 ۱۵۰..... ۲. آپولوژی افلاطون: افشای سقراط و استحاله شرم

بخش چهارم

محدودیت‌های بیان آزاد (۱۶۹)

۱۷۱..... فصل ششم: حقیقت و تراژدی
 ۱۷۳..... ۱. پاریشیا: شمول / طرد
 ۱۷۷..... ۲. تسموفوریا زوسای آریستوفانس
 ۱۸۳..... ۳. زنان فینیقی اورپید
 ۱۹۵..... فصل هفتم: مجالس توسیدید و چالش بیان آزاد
 ۱۹۷..... ۱. بیان آزاد و روش تاریخی
 ۲۰۲..... ۲. نزاع میتیلنی
 ۲۱۶..... ۳. حمله به سیسیل
 ۲۳۹..... فصل هشتم: شرم پروتاگوراس و سخن سقراط
 ۲۴۱..... ۱. بستر محاوره
 ۲۴۴..... ۲. شرم جوانی
 ۲۴۶..... ۳. شرم پروتاگوراس
 ۲۵۸..... ۴. سخن سقراط
 ۲۶۸..... ۵. واژگان «آزاد»
 ۲۷۳..... ۶. پی‌گفتار
 ۲۷۷..... نتیجه‌گیری: چهار تناقض
 ۲۷۷..... تناقض اول: باستانیان و مدرن‌ها
 ۲۷۹..... تناقض دوم: دموکراسی و بیان آزاد

۲۸۳..... تناقض سوم: فلسفه سقراطی و نظام حکومتی دموکراتیک

۲۸۴..... تناقض چهارم: شرم و نسیان

۲۸۹..... یادداشت‌ها

دانشگاه نوتردام، دانشگاه اوکلاهما، دانشگاه کالیفرنیا در دیویس، دانشگاه تورنتو، کارگاه آموزشی نظریه سیاسی تورنتو، دانشگاه راتگرز، دانشگاه هیوستون، دانشگاه آمریکایی، مجمع نظریه سیاسی دانشگاه ییل، مجمع فلسفه سیاسی دانشگاه پرینستون، و مرکز دانشگاهی ارزش های انسانی در پرینستون. از دقت نظر و توجه انتقادی کسانی که در این مکان ها کارم را خوانده یا به ارائه آن گوش فراداده اند بسیار سپاسگزارم. بهبود این کتاب، حاصل نظرات ایشان بوده است.

کالج ها نیز با دست و دل بازی برای این کار وقت گذاشتند. برخی از آنها فصول خاصی را خوانده، نظرات فوق العاده مفیدی داده و مرا از منابعی که بدان ها توجهی نداشته ام آگاه کرده اند. در این خصوص مایلم تشکر کنم از: رایان بالوت، پیتریویون، تاماس فاستر، دُن هرزوک، دانکن ایویسون، لورن پانگل، یوسیا اُپر، تریسی استرانگ، و رزلین ویس. دیگران نیز در خصوص برخی از جنبه های کار راهنمایی کرده اند: کریستوفر ایزگروبر، آندریاس کالیواس، سارا مونوسون، بیل شوورمان، و جری اسکینیونند. بررسی اولیه کار برای انتشارات دانشگاه کمبریج توسط فرد رُزن انجام شد و من به ویژه از او به خاطر تشویق به فرارفتن از تمرکز بر آمریکا که در ابتدا داشتم ممنونم. همچنین از نظرات منتقدان انتشارات کمبریج که نامشان را نمی دانم بسیار سود برده ام و از تشویق و همراهی لوئیس بتمن بهره مند شده ام.

و اما همسفرانی وجود دارند که فرد را در تلاش درگیرانه با متون نظریه سیاسی - که ما را قادر به مواجهه با دنیای سیاسی زیستمان می کند - یاری می کنند؛ کسانی که در طی سال ها گپ و گفت باعث می شوند انسان بر معنای زندگی در نظریه سیاسی متمرکز شود: جنیفر رینگ، استفان سالکور، مولی شانلی، کتی زوکرت، و مایکل زوکرت. از کمک و حضور مونیکا توشکا که برایم بیش از یک دستیار پژوهشی و همکار فکری در مراحل پیشرفت طرح بود سپاسگزارم.

این کتاب را به فرزندانم تقدیم می کنم. زندگی های متفاوت آنها، اندیشه ها (و سخن) چالش برانگیز مداومشان، و تعهدات گوناگونشان، همگی برای من آموزنده و مؤثر بوده است. از آنها به خاطر تمایلشان به این مشارکت ممنونم. و گری هم مثل همیشه فوق العاده و بسیار عالی همراه من است.

واشنگتن دی سی

فوریه ۲۰۰۵

پیشگفتار

چهار حکایت

حکایت نخست: ترسیت

در کتاب دوم ایلید هومر، شخصیتی به نام ترسیت ظاهر می شود که بر اساس نوشته هومر، «کریه ترین سرباز در عملیات محاصره تروا» بود. پاهایش پرانتری بود و یکی از آنها می لنگید. شانه های افتاده و فرورفته در قفسه سینه و کله نوک تیزی داشت که اندکی مو بر آن روییده بود.^(۱) هومر به تحقیر چنین ادامه می دهد: ترسیت «ابله ی یاوه گو بود، دروغگویی از دسته او باش با انبانی از توهین های گزیده که برای ناسزای گاه و بیگاه به بزرگان از آن استفاده می کرد.» و اما این ابله یاوه گوی کله دراز، در حلقه شاهانی گام می گذارد که در حال مشورت در باب پایان محاصره تروا هستند. در آنجا ترسیت نظراتش را بیان می کند. سخنانی که هومر از زبان این دروغگوی دار و دسته او باش می گوید ابداً سخنان یک ابله یاوه گو نیست، بلکه در بسیاری موارد، تکرار سخن آشیل در کتاب اول است: آگاممنون طماع است و قدر قدرت، و نیرو و توانایی آشیل یا مردان جنگجوی او را نمی داند. اما ترسیت که حقیقت را به قدرت گفته مزاحم مجلس مشورتی شاهان است. از همین رو اودیسه «یکباره بر او چشم دوخت... و گفت: مراقب زبانت باش ترسیت. بهتر است به این اندیشه کنی که تو تنها کسی هستی که در اینجا با سرورانش نزاع می کند. برایم مهم نیست که آیا صدایت زنگ می زند یا خطیب هستی. تو آشغالی بیش نیستی.» اودیسه ضربه ای بر پشت ترسیت می زند و او را با رخمی خون آلود و چشمانی اشکبار رها می کند. (2.212-77) روشن است که ترسیت اجازه

نداشت آزادانه سخن گوید. جامعه آریستوکراتیک آخابی او را از مشارکت در مشاوره سیاسی محروم کرد. خصوصاً از آن رو که ترسیت به کسانی که در جایگاه قدرت بودند یا به هنجارهای حاکم بر جامعه آخابی‌های درگیر محاصره شهر تروا، آنچه را یونانیان آیدوس، شرم و احترام می‌نامیدند ابراز نمی‌کرد.

اگر تداوم را بر تاریخ تحمیل کنیم، می‌توانیم بگوییم که نشانه تولد دموکراسی در آتن باستان، ورود ترسیت به حلقه مشورتی و فرصت دادن به همگان برای سخن گفتن در مجلس حتی با داشتن کله دراز و موی اندک است.^(۲) ملازم بسط و گسترش این حلقه مشورتی، آزادی بیان است: آزادی سخن گفتن بدون محدودیت‌هایی که شرم یا احترام به وجهه «شاهانه‌ترین» انسان‌ها می‌تواند برای سخن ایجاد کند. ترسیت به عنوان یک شهروند آتنی نباید به هنگام تکرار سخنان آشیل یا بیان نظرات خود، از عصای اودیسه بترسد.

حکایت دوم: دیومد پسر تیدئوس

در کتاب چهارم ایلیاد، شاه آگاممنون، با پسر تیدئوس، «دیومد بی‌باک»^(۳) مواجه می‌شود. اما دیومد خوب نمی‌جنگد و آگاممنون او را تشویق می‌کند که به شجاعت پدرش بنگرد: «تیدئوس که در رام کردن اسبان جسور است، ... هرگز در سنگر پناه نمی‌گیرد بلکه پیشاپیش همراهانش می‌جنگد.» (4.365-73) بنابراین آگاممنون در ملامت دیومد سخن می‌گوید اما دیومد قوی‌هیكل پاسخ نمی‌دهد. او «از سرزنش پادشاه هراس انگیز^۱، هراس و شرم^۲ داشت.» (۴۰۲)^(۴) پس از نبردهای بسیار و چند کتاب بعدتر که دیومد شجاعتش را در میدان نبرد ثابت می‌کند، دیگر در پیشگاه شاه پر قدرت آخابی‌ها، آن ترس را نشان نمی‌دهد. او خود را به عنوان یک جنگجو ثابت کرده و اکنون خود را همچون کسی می‌داند که دیگر نیاز نیست در محضر شاه با هراس آمیخته به احترام و شرم سخن گوید.

اما در کتاب نهم ایلیاد، آگاممنون آخابی‌ها را به یک گردهمایی دیگر فرا خوانده است و مجدداً بازگشت به «موطن عزیز» را پیشنهاد می‌کند. (۹.۲۷) در اینجا دیگر ترسیت

بشگفته نیست که با پیشنهاد مخالفت می‌کند بلکه اکنون دیومد جنگجو، پسر تیدئوس است که سکوت را می‌شکند و زبان نبرد را به گفتار آگورا تغییر می‌دهد. او به آگاممنون می‌گوید: «من نخستین کسی هستم که با حماقت تو خواهم جنگید.» او این را در آگوری شاهزادگان، «حق» (themis)^(۵) خود می‌داند، از این رو سخن می‌گوید و به آگاممنون توهین می‌کند. «او [ژئوس]، به وسیله عصای سلطنتی که به تو داد، تو را افتخاری برتر از همگان بخشید اما به تو قلب^۱ نداد حال آنکه این برترین قدرت‌ها است.» (9.9-33) دیومد به اصرار از آگاممنون می‌خواهد تا کشتی‌های متعددی که در ساحل اند عقب‌نشینی کنند و مردان شجاع و قوی بمانند و جنگ را به پایان برسانند. سپس او سخن گفت و همه فرزندان آخابیان فریاد زدند و به افتخار دیومد، رام‌کننده ایان، هورا کشیدند.» (9.50-1) عصای اودیسه بر پشت او آنچنان که بر پشت ترسیت فرود آمد، نواخته نشد. اما با این که او اعتبار یک جنگجو را کسب کرده، هنوز جوان است و در برابر آگاممنون قدرتمند، فرمانده سپاهیان تروا، با جسارت سخن می‌گوید. در این هنگام، نستور سالخورده برمی‌خیزد و با دیومد صحبت می‌کند. او اگرچه درستی سخنان دیومد را می‌پذیرد، به او هشدار می‌دهد: «استدلال تو ناقص است زیرا هنوز جوانی و می‌توانی حتی جای پسر من باشی.» (9.56-7) از این رو، نستور سالخورده نظرات خود را می‌گوید: «چون من از تو بزرگ‌ترم... و چون هیچ‌کس حتی آگاممنون قدرتمند نمی‌تواند گفته مرا نقض کند.» (9.60-2) در اینجا نه اصیل‌زادگی یا زیبایی بلکه به جهت سن و سال است که سخنران، به اقتدار سخن خود بر دیگران تأکید می‌کند. در تصویرسازی‌هایی که از مشورت شاهان آخابی در کتاب دوم و نهم وجود دارد، سلسله مراتب، هم بر آن که سخن می‌گوید و هم بر سخنی که به زبان می‌آید، حاکم است. دیومد برخلاف ترسیت از حلقه مشورتی بیرون نیست اما جوان عجول که به واسطه اعمالش در میدان نبرد، اعتباری برای سخن گفتن کسب کرده است باید باز هم تسلیم خرد نستور سالخورده شود، و این سخن نستور است که نهایتاً آگاممنون را به فرستادن سفیری به سوی آشیل ترغیب می‌کند.